

یادداشت

معمای تنگه هرمز

منافع ملی در دوراهی جنگ و مذاکره؟

رضاضلعلی

دکترای سیاسی (مسائل ایران)

برای رسیدن به هدف، باید در ابتدا درک کنیم «چرا نظم بین‌الملل قدیم شکست خورده». در این راستا فرقی نمی‌کند چه اصلاحاتی در شورای امنیت سازمان ملل اتفاق خواهد افتاد یا مشارکت در نهادهای برتون وودز چگونه ادامه می‌یابد. بدون تردید عامل شکست قوانین و توافقات اجتماعی در سطح کلان، عدم انطباق با تحولات در جهان است. تحریم‌ها نمونه واضحی هستند که نه‌تنها حکومت‌هایی همچون روسیه، کره شمالی و ایران را که تحریم‌ها بر ساختار کلی آنها نیز زخم‌هایی گذاشته است؛ به‌دون تردید ترمیم آنها سال‌ها طول خواهد کشید، نه‌تنها از پای درنیاورند، بلکه در مواقعی ساختار قدرت تثبیت و جامعه مدنی را نیز ضعیف‌تر کردند. برای نمونه سیاست تحریم‌ها برای مهار ایران، به جز ایجاد انزوا و محدودیت ظرفیت‌های اقتصادی و فناوریانه پیش‌رفته، تأثیر چندانی در تغییر رفتار کلی در طول این سال‌ها نداشته است. علت بیان این چالش این است که قدرت اول فعلی جهان راه و چاره‌ای ندارد، مگر با تغییر رویکردهای گذشته‌اش نسبت به حکومت‌هایی که با آنها بر شکل اداره نظم راه‌یاب شوند یا به تاریخ فروپاشی نظام‌های قدیمی به دلیل فراگیرشدن ارزش‌های جدیدی است که در بخش‌های کلان در جهان و در سطح پایین‌تر جوامع داخلی کشورها علیه ارزش‌های مسلط یا به عرصه میدان گذاشته‌اند. سنت‌های قدیمی با تمامی مقاومتشان به علت نبود توانایی در ارائه پاسخی منطقی برای رفع نیازهای امروز مجبور به شکست هستند. ازاین‌رو سه راه بیشتر پیش‌روی خود ندارند؛ یا پارادایم جدید را بپذیرند، یا آن را در خود حل کنند و با آن هماهنگ شوند یا به تاریخ بپیوندند. بنابراین همان‌گونه که در قسمت‌هایی از یادداشت‌های بیستم اردیبهشت و سوم خرداد ۱۴۰۵ در روزنامه «شرق» بیان شد؛ به قول سهراب سپهری «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید» دیگر هرگز مثل گذشته نباید به جهان نگاه کنیم. برخی از مسائل که باور داشته باشیم یا نه، حقیقت‌اند؛ راه چاره فقط در تعاملی همراه با حفظ کرامت انسانی و منافع جمعی و نشان‌دادن امید برای آینده‌ای روشن‌چ‌ه در محیط داخل و چه با جهان است. قدرت و نفوذ و زور در طولانی مدت نمی‌توانند ثبات مورد نظر را تضمین کند. قدرت تحمیل اراده خویش بر دیگری، حتی در صورت مقاومت؛ در حقیقت قراردادی است که نشان از وضعی نابرابر می‌دهد که یک طرف اراده خود را بر دیگری تحمیل می‌کند. همان راهکاری که ایالات متحده در حدود نیم‌قرن نسبت به ایران انتخاب کرده است.

این روزها در بحث آینده تنگه هرمز، هیئت مذاکره‌کننده به‌عنوان ابزارهای چانه‌زنی در برابر وعده‌های مهیم آمریکا، شروط بقفی مطرح کرده که در عین حالی که آشکارا تنگه هرمز مانند اهرمی است که به هیچ عنوان نباید ارزان واگذار شود، عادی‌شدن شرایط نیز به لغو تهدیدهای نظامی و تحریم‌های اقتصادی گره خورده است. اما فراموش نکنیم کارایی یک اهرم بستگی به مدت‌زمان حفظ آن ندارد؛ بلکه در دستاوردی است که از آن طریق بتوان با تضمین‌هایی کاهش تجاوزات و تحریم‌های احتمالی آینده را در جهت افزایش ثبات، امنیت و منافع ملی کنترل کرد. بارها شنیده‌ایم که جهان‌گردی به پایان رسیده است، این مناقشه هم دوست داشته باشیم یا نداشته باشیم روزی به شکلی تمام خواهد شد. دفاع مشروع از میهن در راه استقلال و تمامیت سرزمینی، در برابر دشمنی که به هیچ منطق انسانی پایبند نیست با وضعیت مذاکره- جنگ در طولانی‌مدت بیشتر به ضرر خودمان تمام خواهد شد. هدف از جنگ، اغلب کاهش احتمال جنگ در آینده است، از این منظر ایران به‌منابیه یک «قدرت میانی عقلانی» در نظم خاورمیانه متکثر باید تکلیف را در ابتدا از درون و سپس با بیرون ورشش.

در واقع سؤال مطرح‌شده این است که آیا هر تنگه هرمز باید در خدمت سیاست باشد، یا سیاست در خدمت تنگه هرمز؟ همان‌گونه که نظامی‌گری و تحریم‌ها اهرمی علیه ایران است، تنگه هرمز نیز ابزاری برای تلقین اراده ما به طرف مقابل است. به شـرطی که به چالش و بن‌بستی همیشگی و غیر قابل حل تبدیل نشود. این اوصاف هزینه استفاده از کلواکه‌ها که هرمز فقط متوجه دشمن نیست، اختلال طولانی‌مدت در این گزواکه برای همسایگان منطقه‌ای تجارت جهانی و حتی خود ایران نیز پیامدهایی خواهد داشت که بدون تردید علاوه بر اینکه تحمیل هزینه و معضلاتی بر دشمن دارد، در راستا نبود اطمینان به آینده‌ای روشن، اختلال در تجارت، فرار سرمایه اقتصادی و انسانی و در کل صدمه به منافع ملی ملت ایران را نیز به خطر می‌اندازد. هرمز همچون سایه‌ای زئوپلیتیک، سال‌ها بدون استفاده قابل توجهی وجود داشت؛ سایه‌ای که در محاسبات نظامی کشورها مدافع و بازار انرژی وجود بالقوهای داشت، تا اینکه پس از حمله ایالات متحده، تهران توانست با انسداد آن به عنوان اهرمی بازدارنده از این جغرافیای طبیعی استفاده کند. اهمیت این موضوع هنگامی به اوج خود خواهد رسید که ابزار بسته‌شدن تنگه به‌عنوان نقطه قوتی که سبب افزایش هزینه دشمن می‌شود، به یک تهدید و نقطه ضعف ایران تبدیل نشود. اقتدار بر این آبراه جهانی نباید با تکرار تصمیم‌گیری‌های لحظه‌ای و غیر کارشناسی آن‌قدر تکرار شود که با راهی جدید توسط دیگران ابداع شود یا مانند پدیده تحریم‌های تحمیلی، تبدیل به «تورم تهدید» و از دست‌آورد کارایی اولیه شود، تا آنجا که به صد خودش (علیه ما) تبدیل شود.

یادآوری می‌کنم کشتی‌های غیرنظامی به دنبال راه‌های امن و بدون تهدید هستند. باید به‌گونه‌ای با اقتدار راه را باز نگه داشت که دیگران برای بازماندنش به ما نیاز داشته باشند؛ نه اینکه صرفا به‌دنبال بسته‌بودن هرمز باشیم. قدرت و اقتدار مشروع با تهدید به‌عنوان یک برگ برنده، به‌صورت یک کارآمدی نخواهد داشت. ایران باید تفاوت حاکمیت و مالکیت تنگه را تا دیر نشده و اجماعی جهانی شکل نگرفته به‌صورتی منطقی به دیگران دیکته کند و نشان دهد که اهمیت آبراه حیاتی خلیج فارس در حال حاضر به عنوان گمرک ایران در جهت کسب درآمد نیست. تنگه هرمز شمشیری دولبه است درحالی‌که می‌تواند یار ما باشد، با افزایش حساسیت‌ها، می‌تواند ابزار تضعیف ایران نیز باشد، بنابراین بهتر است بستن تنگه را به عامل اقتدار پایدار ایران تبدیل کنیم.

ازاین‌رو در ابتدا، باید تفاوت بین آرمان‌هایمان با آنچه قدرت و توان ما در عمل واقعیت وجود دارد را درک کنیم و با درکی منطقی از نقاط قوت و ضعف موجود، در جهت منافع جمعی تصمیم بگیریم. آرمان‌گرایی واقع‌نگر باید بر مبنای عقلانیت همراه با اخلاق اجتماعی و توانایی در خروج از وضعیت‌های بحرانی با توجه به ساختارهای خُرد و کلان در سطوح سرزمینی و فراسرزمینی باشد. تداوم کنترل بر تنگه هرمز علاوه بر نقاط قوتی که ایجاد کرده است، با مذاکرات نمایشی فعلی در جهت همراهی افکار عمومی، با ادامه نه صلح و نه جنگ، ایران را به بن‌بست دشواریِ سوق می‌دهد. البته این بدان معنی نیست که ایالات متحده از طولانی‌شدن مذاکرات سود می‌برد، ولی اهمیت پایداری و تحمل فشارها بین طرفین را نباید فراموش کرد. سیاست، صرفا هنر داشتن و نگه‌داشتن ابزار فشار بر دشمن نیست؛ هنر اصلی داشتن آگاهی است که بدانیم چه زمانی و چگونه نقاط قوت خود را به دستاوردی ملی تبدیل کنیم. روسو معتقد است: شکل و نام حکومتی که تحت سیطره قانون اداره شود، تفاوتی نمی‌کند؛ در چنین حکومتی فقط نفع عمومی حاکم است و این نفع بر هر نفع دیگری مقدم است. بنابراین بدون توجه به نتیجه انتخابات در چند سده آینده ایالات متحده، برای مواجهه با تنش‌ها کم‌هزینه‌ترین روش چه در داخل و چه در فرامرزا «شنودن و کوشش» واقعی با دشمن خواهد بود.

تا همین چند سال پیش، وقتی از نظارت و نقض حریم خصوصی صحبت می‌کردیم، ذهنمان معمولاً به سمت دوربین، میکروفون، GPS یا حتی ردیابی گوشی می‌رفت. اما حالا فناوری‌ای در حال شکل‌گیری است که می‌تواند معادله را تغییر دهد: استفاده از امواج وای‌فای برای تشخیص و شناسایی انسان‌ها، بدون دوربین و حتی بدون اینکه فرد دستگاه شخصی همراه خود داشته باشد. موضوع از فناوری‌های مرتبط با IEEE 802.11bfi و روش‌هایی مانند BFT و CSI ناشی می‌شود؛ فناوری‌هایی که در اصل با هدف توسعه قابلیت «حسگری» شبکه‌های وای‌فای طراحی شده‌اند. اما در کنار کاربردهای مفیدشان، یک پرسش جدی ایجاد می‌کنند: اگر یک روتر بتواند از تغییرات امواج بفهمد چه کسی در اتاق است، چگونه راه می‌رود یا حتی چه زمانی وارد یا خارج شده است، آیا دیگر وای‌فای صرفا یک ابزار ارتباطی است؟ پژوهش‌هایی که از جمله در مؤسسه فناوری «کارسلرسره» انجام شده‌اند، نشان می‌دهند که مرز میان «حسگری مفید» و «نظارت پنهان» می‌تواند بسیار باریک باشد.

۱- مسئله اصلی کجاست؟

نخستین نگرانی، این است که برای شناسایی یک انسان لزوماً دیگر به دوربین یا حتی تلفن همراه او احتیاج نداریم. امواج وای‌فای در محیط حرکت می‌کنند و حضور و حرکت انسان می‌تواند مسیر و ویژگی‌های این امواج را تغییر دهد. اگر این تغییرات با الگوریتم‌های مناسب و یادگیری ماشین تحلیل شوند، می‌توان از آنها اطلاعاتی درباره افراد استخراج کرد. در برخی پژوهش‌ها حتی دقت بسیار بالایی برای تشخیص هویت افراد گزارش شده است؛ به‌گونه‌ای که تشخیص می‌تواند تا حد زیادی مستقل از زاویه دید یا شیوه راه‌رفتن فرد باشد. نکته مهم‌تر این است که این نوع نظارت برخلاف دوربین، معمولاً دیده نمی‌شود. وقتی دوربین در یک مکان نصب شده باشد، دست‌کم امکان دیدن آن و اطلاع از وجودش وجود دارد. اما کسی که وارد یک اتاق، فروشگاه، اداره یا فضای عمومی می‌شود، معمولاً نمی‌داند روتر یا تجهیزات وای‌فای آن محیط ممکن است از امواج موجود در فضا برای حسگری استفاده کنند. اینجاست که مسئله از یک قابلیت فنی به یک مسئله جدی حقوقی و اجتماعی تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، استانداردهای 802.11bfi در سپتامبر ۲۰۲۵ به این معناست که قابلیت‌های حسگری وای‌فای دیگر صرفا یک موضوع آزمایشگاهی نیستند و می‌توانند به‌تدریج در نسل جدید روترها و تجهیزات بی‌سیم شوند. بنابراین نگرانی فقط درباره یک دستگاه با یک آزمایشگاه نیست؛ بلکه درباره این احتمال است که زیرساختی که همین امروز در میلیون‌ها خانه و محل کار وجود دارد، در آینده بتواند علاوه بر انتقال داده، به یک زیرساخت حسگری گسترده تبدیل شود. تفاوت اصلی همین‌جاست؛ ما با فناوری‌ای مواجهیم که می‌تواند از یک زیرساخت ارتباطی موجود، یک ابزار بالقوه نظارتی بسازد.

۲- از منظر حقوقی چه اتفاقی می‌افتد؟

الف- اتحادیه اروپا و GDPR: اتحادیه اروپا احتمالاً یکی از مهم‌ترین میدان‌های حقوقی برای این فناوری خواهد بود؛ به‌ویژه به دلیل سبک‌های سخت‌گیرانه GDPR در زمینه حفاظت از داده‌های شخصی. سؤال نخست این است: آیا اطلاعاتی که از CSI یا BFI به دست می‌آید، «داده شخصی» محسوب می‌شود؟ پاسخ لزوماً به خود داده خام بستگی ندارد؛ بلکه به این بستگی دارد که آیا این اطلاعات، به‌تنهایی یا با کمک داده‌های دیگر، امکان شناسایی یک فرد را فراهم می‌کنند یا خیر. اگر پاسخ مثبت باشد، موضوع وارد قلمرو GDPR می‌شود. در چنین شرایطی، پردازش اطلاعات باید یک مبنای قانونی داشته باشد؛ برای مثال رضایت، منافع مشروع، یا انجام یک تکلیف قانونی. اگر اطلاعات استخراج‌شده در نهایت ماهیتی بیومتریک پیدا کنند، الزامات سخت‌گیرانه‌تری نیز ممکن است مطرح شود. در کنار مبنای قانونی، اصولی مانند حداقل‌سازی داده، شفافیت، اطلاع‌رسانی، حق اعتراض و در موارد مربوط، حق حذف اطلاعات اهمیت پیدا می‌کنند. اما یک خلا مهم وجود دارد. بخش قابل توجهی از قواعد و رویه‌های موجود، در زمانی شکل گرفته‌اند که مسئله اصلی شناسه‌هایی مانند نام، شماره شناسایی، IP یا MAC Address بود. در فناوری حسگری وای‌فای، ممکن است ابتدا چیزی شبیه «شناسه» جمع‌آوری نشود؛ بلکه اعوجاج فیزیکی امواج ثبت شود و سپس الگوریتم‌ها از دل

جاسوسی با امواج وای‌فای

چالش حقوقی حریم خصوصی و الزامات سیاست‌گذاری

علیرضاذیقعی

وکیل پایه یک دادگستری

این داده فیزیکی، ویژگی‌های مربوط به یک انسان را استخراج می‌کنند. اینجاست که حقوق باید با یک سؤال جدید روبه‌رو شود: اگر فناوری ابتدا فرد را شناسایی نکند، اما از داده‌های فیزیکی محیط بتواند او را شناسایی کند، آیا واقعا می‌توان گفت حریم خصوصی درگیر نشده است؟ احتمالاً پاسخ آینده حقوق به این سؤال، بسیار مهم خواهد بود و ممکن است این داده‌ها در آینده در قالب مفاهیمی مانند «داده بیومتریک استنباطی» یا «داده رفتاری» با سخت‌گیری بیشتری مورد بررسی قرار گیرند.
ب- ایالات متحده: در آمریکا وضعیت متفاوت و تا حدی پراکنده‌تر است. در ایالت‌هایی مانند کالیفرنیا، قوانینی نظیر CCPA/CPPRA در صورتی که اطلاعات حسگری در تعریف «اطلاعات شخصی» یا «اطلاعات بیومتریک» قرار بگیرند، می‌توانند الزاماتی مانند اطلاع‌رسانی، امکان مخالفت با برخی پردازش‌ها و محدودیت‌هایی درباره فروش اطلاعات ایجاد کنند. در ایالت‌هایی مانند ایلینوی نیز قوانین ویژه بیومتریک، از جمله BIPA اهمیت پیدا می‌کنند؛ به‌خصوص اگر الگوی حرکتی یا هویت استخراج‌شده از آن در نهایت بیومتریک تلقی شود. اما در سطح فدرال هنوز یک چارچوب جامع و اختصاصی برای حسگری وای‌فای وجود ندارد.
اصلاحیه چهارم قانون اساسی آمریکا نیز عمدتاً ناظر بر اقدامات دولت است و لزوماً تمام اشکال نظارت خصوصی را پوشش نمی‌دهد. در نتیجه، بخش مهمی از این فناوری فعلاً در یک منطقه خاکستری حقوقی قرار می‌گیرد.
ج- فراتر از اروپا و آمریکا: در بسیاری از نظام‌های حقوقی، نظارت مخفیانه، به‌ویژه از سوی دولت، بدون حکم قضائی یا مبنای قانونی معتبر می‌تواند با محدودیت‌های جدی مواجه شود. در بخش خصوصی نیز قوانین حمایت از مصرف‌کننده، قوانین کار و مقررات مربوط به امنیت و اطلاعات می‌توانند محدودیت ایجاد کنند. اما مشکل مشترک همچنان پابرجاست: قانون معمولاً به دنبال «داده» می‌گردد، در حالی که این فناوری ممکن است ابتدا «فیزیک» را ثبت کند و بعد از آن داده شخصی بسازد. این تفاوت کوچک در ظاهر، می‌تواند یک شکاف بزرگ در تنظیم‌گری ایجاد کند.

۳- آیا این فناوری فقط خطر است؟

قطعاً نه. اگر تمام بحث را به «جاسوسی» تقلیل دهیم، بخش مهمی از واقعیت را از دست می‌دهیم. همین فناوری می‌تواند کاربردهای بسیار مفیدی داشته باشد. در خانه‌ها، هوشمند می‌توان از آن برای تشخیص حضور افراد و کاهش مصرف انرژی استفاده کرد. در حوزه سلامت، می‌تواند برای تشخیص افتادن سالمندان یا حتی پایش غیرتهاجمی تنفس به کار رود. در حوزه امنیت نیز می‌توان از آن برای تشخیص ورود افراد به یک محیط، بدون استفاده از دوربین، استفاده کرد. حتی از یک منظر، ممکن است این فناوری در برخی موارد حریم خصوصی را بهتر از دوربین حفظ کند؛ زیرا می‌توان به جای تصویربرداری مستقیم از چهره و بدن انسان، از اطلاعات غیرتصویری برای تشخیص یک وضعیت استفاده کرد. بنابراین مسئله اصلی، خود فناوری نیست. مسئله این است که چه کسی از آن استفاده می‌کند، برای چه هدفی، چه داده‌ای جمع می‌کند و فرد تا چه اندازه از این موضوع اطلاع دارد و می‌تواند با آن مخالفت کند.

۴- خطر واقعی کجاست؟

بزرگ‌ترین خطر این است که شبکه وای‌فای موجود، آرام‌آرام از یک زیرساخت ارتباطی به یک شبکه نظارتی نامرئی تبدیل شود. در یک حکومت اقتدارگرا، چنین فناوری‌ای می‌تواند برای رصد افراد، اجتماعات یا معترضان مورد سوءاستفاده قرار گیرد. در بخش تجاری، یک فروشگاه یا مرکز خرید می‌تواند وسوسه شود که رفتار مشتریان را بدون اطلاع آنها تحلیل کند؛ اینکه چه کسی وارد شد، چقدر در یک نقطه ماند، چگونه حرکت کرد و آیا همان فرد در دفعات بعد نیز به فروشگاه بازگشته است یا خیر. مشکل دیگری هم وجود دارد: حق اعتراض زمانی معنا دارد که فرد بداند در حال پردازش‌شدن است. اگر انسان اصلاً نداند که

جاسوسی با امواج وای‌فای

یک سیستم حسگری در محیط فعال است، چگونه باید اعتراض کند؟ چگونه باید رضایت ندهد؟ و چگونه باید از حق خود برای حذف اطلاعات استفاده کند؟ اینجا فناوری یک ویژگی بسیار مهم دارد: نامرئی بودن.

۵- سیاست‌گذار چه باید بکند؟

راه‌حل منطقی، ممنوع‌کردن کامل فناوری نیست؛ بلکه باید میان کاربرد مفید و کاربرد نظارتی خطرناک تفکیک ایجاد کرد. نخست، خود استانداردهای فنی باید حریم خصوصی را جدی بگیرند. برای سیگنال‌های حسگری باید سازوکارهای امنیتی مناسب، از جمله رمزنگاری در نظر گرفته شود. همچنین باید امکان opt-out در سطح دستگاه وجود داشته باشد؛ یعنی کاربر بتواند در صورت تمایل قابلیت حسگری را غیرفعال کند. وجود قابلیت حسگری نیز نباید یک ویژگی پنهان باشد. دوم؛ حسگری هویتی باید یک فعالیت پیررسک تلقی شود. اگر یک سیستم صرفاً تشخیص دهد که «کسی در اتاق است»، با سیستمی که بتواند بگوید «این شخص مشخصاً چه کسی است» نباید یکسان برخورد شود. در حالت دوم، ارزیابی تأثیر بر حریم خصوصی یا DPIA، رضایت آگاهانه یا یک مبنای قانونی قدرتمند باید جدی‌تر مطرح شود. سوم؛ اطلاع‌رسانی باید واقعی باشد. در فضاهای عمومی و تجاری، مردم باید بدانند که آیا یک سیستم حسگری وای‌فای فعال است یا خیر. یک علامت ساده و روشن می‌تواند بسیار مهم‌تر از ده‌ها صفحه شریاط استفاده باشد که تقریباً هیچ‌کس آنها را نمی‌خواند. چهارم؛ داده باید تا حد امکان همان‌جا پردازش شود. اگر می‌توان یک قابلیت را روی خود دستگاه اجرا کرد، بهتر است اطلاعات خام به سرور مرکزی ارسال نشود. به بیان ساده‌تر، هرچه داده کمتری از محیط خارج نشود، خطر سوءاستفاده نیز کمتر می‌شود. پس پردازش محلی، استخراج ویژگی‌های غیرشناسایی‌کننده و حذف سریع داده‌های خام باید به یک اصل طراحی تبدیل شود؛ پنجم؛ این مسئله نیازمند همکاری بین‌المللی است. استانداردهای فنی، قانون‌گذاران و نهادهای تنظیم‌گر نمی‌توانند جدا از یکدیگر حرکت کنند. همکاری میان نهادهایی مانند IEEE، اتحادیه اروپا، FCC و سایر مراجع ذی‌ربط ضروری است؛ زیرا اگر یک کشور سخت‌گیری تبدیل و کشور دیگر به پناهگاه استفاده بی‌ضابطه از این فناوری تبدیل شود، مشکل در عمل حل نخواهد شد. ششم؛ مردم باید بدانند وای‌فای امروز چه توانایی‌هایی دارد. آگاهی عمومی و حمایت از پژوهش‌هایی که روش‌های مقابله با این نوع رصد را بررسی می‌کنند، به اندازه قانون‌گذاری اهمیت دارد. جامعه‌ای که نمی‌داند یک فناوری چه توانایی‌ای دارد، عملاً نمی‌تواند درباره حدود استفاده از آن تصمیم بگیرد.

مسئله فقط وای‌فای نیست

حسگری وای‌فای اکنون در نقطه‌ای قرار گرفته که می‌توان آن را یک «شکاف تنظیم‌گری» دانست. از یک طرف، استانداردهای فنی مانند 802.11bfi مسیر توسعه قابلیت‌های حسگری را رسم‌تر کرده‌اند؛ از طرف دیگر، بخش مهمی از حفاظت از حریم خصوصی مدون بر قوانین عمومی و تصمیم سازندگان دستگاه‌ها تکیه دارد. پژوهش‌های انجام‌شده، از جمله مطالعات کارلسروهه، که هشدار مهم را پیش‌روی ما می‌گذارند؛ ممکن است در آینده برای رصد انسان‌ها دیگر نیازی به دوربین، میکروفون یا حتی دستگاه شخصی آنها نباشد؛ محیط خودش می‌تواند به حسگر تبدیل شود. اما این به معنای آن نیست که باید فناوری را حاکم‌تر گذاشت. تشخیص سقوط یک سالمند، کاهش مصرف انرژی یا افزایش ایمنی، ارزشمند است. آنچه باید محدود شود، تبدیل همین قابلیت‌ها به ابزار شناسایی هویتی، ردیابی مستمر و نظارت پنهان است.

بنابراین سیاست درست نه «ممنوعیت فناوری» است و نه «آزادی کامل فناوری»، راه میانه این است: کاربرد مفید آزاد باشد، اما هر جا فناوری از تشخیص یک وضعیت به شناسایی و ردیابی یک انسان عبور می‌کند، دیوارهای حقوقی محکم‌تری ساخته شود؛ دیوارهایی بر پایه رضایت، شفافیت، حداقل‌سازی داده و امکان واقعی اعتراض. چون مسئله نهایی فقط این نیست که «وای‌فای چه چیزی می‌تواند ببیند؟» مسئله مهم‌تر این است که انسان‌ها در آینده تا چه اندازه حق دارند در محیط‌های روزمره، بدون اینکه بدانند، دیده شوند.

یادداشت

کاسپین، دریایی ایرانی است



محمود شافری

ویژگی ژئوپلیتیک فقط دربرگیرنده موقعیت جغرافیایی نیست، بلکه آمیزه‌ای از موقعیت جغرافیایی، قومیتی و تاریخی است. اگر از این درجه به دریای کاسپین بنگریم، این دریا، ایرانی است. نام کاسپین برگرفته از قوم کاسپیی بوده که در ساحل جنوبی این دریا و امپراتوری ایران زمین زندگی می‌کردند. کاسپی‌ها تا سرزمین‌های فراساحلی دریای کاسپین پراکنده بودند و شهر کاسپین یا قزوین بزرگ‌ترین شهر کاسپین در سرزمین آن سوی کوهستان البرز است. از دیدار آن بر هر رودخانه و دریا نام عمده‌ترین شهر و سکونتگاه مهم نزدیک را می‌نهادند. شهر کاسپین، قزوین امروزی، نزدیک‌ترین و مهم‌ترین شهر به دریای کاسپین بود. این امر نشانگر چیرگی و تسلط امپراتوری ایران بر دریای کاسپین بوده است. در نقشه‌های قدیمی اعراب نیز دریای کاسپین «بحرالقرزوبن» نامیده شده است. حوزه جنوبی دریای کاسپین مکان کشتیرانی امپراتوری سرزمین ما بود، اما در باتلاق‌های شمالی و بالادست کاسپین و جایی که رود ولگا به این دریا می‌ریزد، هیچ نشانی از توسعه نبود. حوزه شمالی و غرب دریای کاسپین محل تاخت‌وتاز تاتارها، چرکس‌ها، لگزی‌ها و سایر اقوام داغستانی بود. با جنگ و گریز این اقوام که زندگانی یکنجاشیننی نداشتند هیچ فرصتی برای شکل‌گیری تمدن در حوزه‌های شمالی، غربی و شرقی آن به وجود نیامد. تمدن در حوزه جنوبی کاسپین و در قلمرو امپراتوری ایران بنیان نهاده شده بود. ژئوپلیتیک دریای ایرانی کاسپین با شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی با یک درگونی زُرف روبه‌رو شد. شوروی بر سرزمین‌های اطراف کاسپین چیرگی یافت. حوزه شمالی از حقوق کاسپین در فضای همه‌آلود متأثر از حمله‌های سوسیالیست‌های روس حل‌نشده باقی ماند. تا فروپاشی شوروی، ایران و این کشور به صورت غیررسمی از تقسیم این دریا به صورت برابر توافق ناکفته و نانوشته داشتند. اما با فروپاشی اتحاد شوروی در اوایل ده ۹۰ قرن بیستم، رژیم حقوقی دریای کاسپین دچار پیچیدگی بیشتری شد. پنج کشور تازه به استقلال رسیده حاشیه دریا، سهم نیمه شوروی را برناتفتند. قزاقستان، روسیه، جمهوری آذربایجان و ترکمنستان چشم به ذخایر بزرگ گاز و نفت کشای کاسپین دارند. این کشورها به هرگونه بهره‌برداری کشورمان از این دریای ایرانی مخالفاند. این کشورهای مصنوع و بدون پیشینه با هر حرکت کشورمان برای بهره‌برداری از منابع کاسپین اختلافات بین خود را برای روبرواری با تصمیمات اقتصادی ایران کناره می‌گذارند. ترکمنستان و جمهوری آذربایجان بر سر یک میدان گازی و نفتی در میانه جنوبی کاسپین واقع در آب‌های سرزمینی ایران اختلاف دارند. جمهوری آذربایجان این میدان را «کیز» و ترکمنستان «سرادر» نام‌گذاری کرده است. با آغاز اقدامات ایران برای بهره‌برداری از منابع دریای کاسپین، دو کشور جمهوری آذربایجان و ترکمنستان در سال ۲۰۲۱ اختلافات را کنار گذاشتند و نام مشترک «دوستلوغ» یا دوستی بر آن نهادند و قرار شد بهره‌برداری و توسعه آن مشترک باشد. گویا کاهش دوستی‌ها در گذرگاههای نادرست و برخلاف قوانین حقوق بین‌المللی سیر می‌کند.

جنگ و اقتصاد ریاضتی

تمام فاکتورهای اقتصادی و اجتماعی نزول داشته و نه‌تنها پیشرفت حسب قانون‌های مصوب نداشتیم که به نوعی پسرفت دچار شده‌ایم؛ نه سرمایه‌گذاری شده، نه سرمایه‌گذاری خارجی صورت گرفته، نه تورم کم شده، نه قدرت پول افزایش یافته، نه تورسم در کشور ما پا گرفته، نه دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، شبکه ریلی و جاده‌ای و نیروگاه‌ها نوسازی شده و نه وضع معیشت مردم بهتر شده است. همه را به آینده بھمی واگذار کرده‌ایم و ضرب‌المثل «برگ نمیر بهار می‌آید» کمبوزه و خیار میاده» را گسترش داده‌ایم. درحالی‌که ما چون به ایدئولوژی و اعتقاد خود پایبندیم باید همه ارکان جامعه را حسب مقابله با دشمنان ایدئولوژی و اعتقاد خود سامان دهیم والا آب در هاون می‌کوبیم.